

فرهنگ سیاسی نخبگان حاکم در دوره پهلوی ۲

مطالعه تاریخ سیاسی معاصر ایران نشان می دهد که دگرگونی یا سقوط حکومت های استبدادی ضرورتاً به معنای محو استبداد و احیاناً توسعه سیاسی نیست. بی تردید سخت جانی و پایداری استبداد در ایران بدون توجه به فرهنگ سیاسی استبدادی و اقتدارگرایانه ایرانیان که قطعاً ذاتی نبوده بلکه نتیجه ساختارهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی انباشته شده تاریخ ایران است، قابل توجیه و تبیین نیست. با سقوط یک حکومت و روی کار آمدن حکومتی دیگر و به تبع آن روی کار آمدن نخبگان سیاسی دیگر - به رغم برخی تفاوت ها در اصول - شاهد استمرار عناصری در رفتار و کردار نخبگان سیاسی هستیم که قبلاً تبعات مختلف و منفی آن را طی سالیان دراز مشاهده نموده بودیم. وجود این عناصر منفی در رفتار و کردار نخبگان سیاسی مانع عمده ای در ایجاد تحول در حوزه های مختلف سیاسی، اقتصادی و اجتماعی بوده است. بدینی، بی اعتمادی، چاپلوسی، فساد، فرصت طلبی از عمده ترین ویژگی های فرهنگ سیاسی نخبگان سیاسی حاکم در طی تاریخ سیاسی معاصر ایران و بالاخص در دوره محمدرضا شاه بوده است. در این نوشته کوشیده شده با تمرکز بر دو دهه پایانی حکومت محمدرضا پهلوی پاسخی برای این سؤال یافت شود که: فرهنگ سیاسی نخبگان حاکم چه تأثیری بر عملکرد و سازوکارهای مشارکت سیاسی قانونی داشته و پیامد آن بر رفتار محمدرضا شاه و حکومت او چه بوده است؟

تبلور ویژگی های فرهنگ سیاسی تبعی در رفتار و گفتار نخبگان سیاسی حاکم در مقابل

محمدرضا شاه سبب رشد و تقویت اقتدارگرایی در نظام سیاسی و رویگردانی آن از سازمان‌ها و ابزارهای قانونی مشارکت سیاسی شد. نتیجه اقتدارگرایی در سطح نظام سیاسی بحران مشارکت و بحران مشروعیت و مقبولیت بازیگران سیاسی و در رأس آن شخص شاه بود.

در این نوشته نخبگان سیاسی حاکم به جمعی گفته می‌شود که به طور رسمی و تحت نظارت شخص شاه کارگزاری نظام سیاسی را در دست داشته‌اند و با در اختیار داشتن چنین قدرتی این امکان را داشتند که تأثیر تعیین‌کننده‌ای در زندگی کسانی که صاحب قدرت نیستند، بگذارند. مشارکت سیاسی نیز به اعمال و اقداماتی اطلاق می‌شود که هدف آنها حمایت از حکومت، دستگاه‌های تصمیم‌گیری و یا طرح و بیان تقاضاها و خواسته‌ها از نظام سیاسی است. بحران مشارکت سیاسی نتیجه تعارضی است که طی آن گروه نخبگان حاکم تقاضاها یا رفتار افراد و گروه‌هایی را که خواهان مشارکت در نظام سیاسی هستند غیرمشروع و غیرقانونی تلقی کنند.

فرهنگ سیاسی نیز جزئی از فرهنگ کلی‌تر اجتماعی است و می‌توان آن را چنین تعریف کرد: مجموعه‌ای از احساسات، ارزش‌ها، عواطف و اخلاقیات که شکل‌دهنده رفتار سیاسی و اجتماعی تک تک افراد جامعه در زندگی سیاسی است. فرهنگ سیاسی به سه دسته طبقه‌بندی می‌شود:

الف) فرهنگ سیاسی محدود: این فرهنگ با نظام‌های سیاسی ابتدایی و بسته سازگار است.^۱ در این جوامع نقش‌های سیاسی به صورت تخصصی و منفک شده وجود ندارد. فرهنگ سیاسی برخی جوامع قبیله‌ای آفریقایی در این مقوله جای می‌گیرد.^۲

ب) فرهنگ سیاسی تبعی: در این نوع از فرهنگ سیاسی ممکن است افراد از وجود نظام سیاسی و آگاهی برخوردار باشند اما به دلیل ترس یا احترام، تابع محض قدرت سیاسی‌اند. این فرهنگ با نظام‌هایی همخوانی دارد که در آن سطحی از انفکاک ساختاری و تقسیم کار وجود دارد اما مشارکت و توسعه سیاسی وجود ندارد.^۳ این نوع فرهنگ سیاسی خاص نظام‌های سستی از نوع پدرسالار، لیگاریک، سلطنتی و دیوان‌سالاری است. نوع فرهنگ سیاسی حاکم در این نظام‌ها اطاعتی و انقیادی است.^۴

ج) فرهنگ سیاسی مشارکتی: در این نوع فرهنگ سیاسی افراد جامعه به طور نسبی در کلیت نظام سیاسی (ساختار سیاسی و اداری)، نهادها (طرح خواستها و تقاضاها) و نیز داده‌ها (استراتژی‌ها، قوانین و طبقه‌بندی اولویت‌ها) نقش دارند و نسبت به رفتارها نخبگان سیاسی حساسند. افراد خود را در جامعه سیاسی فعال قلمداد می‌کنند و از لحاظ روانی بر این باورند که می‌توانند بر تصمیمات نظام سیاسی تأثیر بگذارند.^۵ در این فرهنگ هم آگاهی وجود دارد

و هم مشارکت. این فرهنگ سیاسی در نظام های دموکراتیک غربی که در آن تقسیم کار بالا و نهادهای پا بر جا وجود دارد، غالب است.

در تحقیقات و مطالعات مربوط به فرهنگ سیاسی، ایستارهای افراد را نسبت به سه سطح نظام سیاسی، یعنی سیستم، فرایند و سیاست‌گذاری می‌سنجند. در سطح سیستم به دیدگاه افراد و رهبران در مورد ارزش‌ها و سازمان‌های قوام‌بخش نظام سیاسی پرداخته می‌شود. در سطح سیاست‌گذاری این موضوع بررسی می‌شود که توده مردم و رهبران انتظار دارند که حکومت چه سیاست‌هایی را در پیش گیرد، چه اهدافی قرار است تعیین شود و چگونه باید به آنها دست یافت؟ و در سطح فرایند، به تمایلات افراد برای درگیر شدن در فرایند، یعنی طرح تقاضا، اطاعت از قوانین، حمایت از برخی گروه‌ها و مخالفت با برخی دیگر و اشکال مشارکت توجه می‌شود. در واقع، در سطح فرایند، نهادهای مشارکتی (احزاب و گروه‌های سیاسی) و کیفیت مشارکت سیاسی از حیث فعالانه و منفعلانه بودن آن مطرح است. در این سطح، همچنین باورهایی که مردم در مورد دیگر گروه‌ها و نیز در مورد خودشان به عنوان اعضای یک گروه دارند و مسئله اعتماد سیاسی به دیگر گروه‌ها و همکاری برای رسیدن به اهداف و نیز تمایل رهبران به تشکیل ائتلاف با دیگر گروه‌ها مورد توجه است. این نوشته بر پایه مباحث مطرح شده در سطح «فرایند سیاسی» به بررسی فرهنگ سیاسی نخبگان حاکم در مقطع زمانی مورد بحث می‌پردازد.



ویژگی‌های فرهنگ سیاسی تبعی نخبگان حاکم دوره پهلوی دوم

در فرهنگ سیاسی تبعی رفتار سیاسی افراد ترکیبی از فرصت‌طلبی، انفعال، کناره‌گیری، اعتراض سرپوشیده و ترس است. گروه حاکمی که از این فضای فرهنگی برمی‌آید عموماً نسبت به گسترش مشارکت و رقابت و بسط نهادهای کارآمد سیاسی نظر مساعدی از خود نشان نمی‌دهند. در عرصه سیاسی، نخبگان به دلیل احساس ترس و ناامنی روانی می‌کوشند به هر نحو ممکن رضایت شخص حاکم را به دست آورند و به جرگهٔ مقربان او درآیند. بدین سبب فضای فرصت‌طلبی گسترش می‌یابد و شایسته‌سالاری جای خود را به ارادت‌سالاری می‌دهد. در زیر پیامدهای عملی فرهنگ سیاسی تبعی و وضعیت‌های ممکن نخبگان سیاسی شرح داده می‌شود:

۱. احساس عدم امنیت (ناامنی)

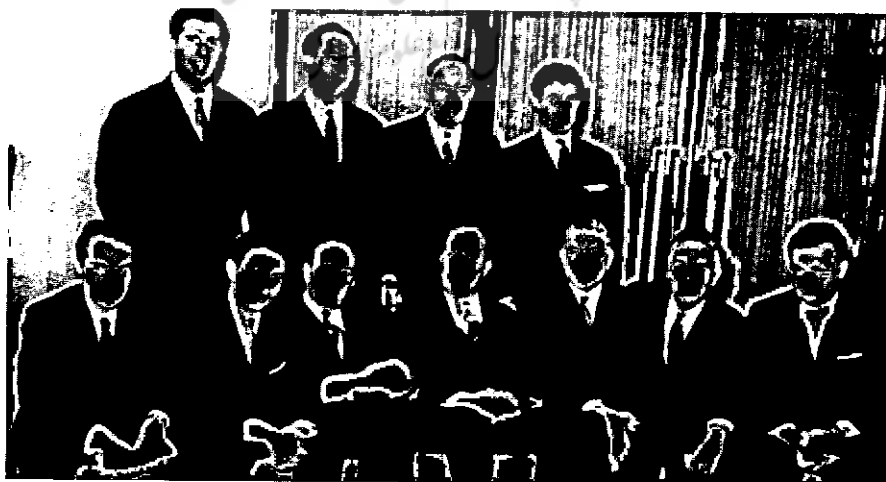
احساس عدم امنیت به وضعی گفته می‌شود که فرد چشم‌انداز روشنی از آینده خویش ندارد و هر لحظه ممکن است اتفاقی رخ دهد که همه چیز را از دست بدهد. در این زمینه مطالعات ماروین زونیس دربارهٔ نخبگان سیاسی دورهٔ محمدرضا پهلوی جالب توجه است. مطالعات زونیس نشان می‌دهد که آن دسته از نخبگان سیاسی که بیشتر در فرایند سیاسی حل شده‌اند بر حسب سن و سال، قدرت سیاسی، میزان مشارکت، سطح فعالیت‌ها و منزلت اجتماعی بیشتر احساس ناامنی می‌کنند. این رابطه را زونیس چنین نمایش داده است:

جدول شماره ۱- میزان احساس عدم امنیت در فعالیت سیاسی (به درصد)

احساس عدم امنیت		سطح فعالیت	
		پایین	بالا
بالا	۴۰/۵	۵۶/۸	
پایین	۵۹/۵	۴۳/۲	
	۱۰۰	(کل) ۱۰۰	
	(۷۹)	(۸۸)	

گویا نخست وزیر هویدا چند سال پس از تصدی مقام نخست وزیری- تقریباً از دورهٔ دوم صدارت خود- به گردآوری اسناد و مدارکی پرداخت که به گمانش او را علیه دسایس مخالفانش بیمه می‌کرد. و ممکن بود در وضع اضطراری و در شرایط خطیر از مخصصه یا محاکمه نجاتش دهد. وی اسناد مربوط به فساد مقامات بالای مملکتی و نیز نسخه‌ای از فرامین

خلاف قانون اساسی را در پرونده‌ای نگه می‌داشت. مهمترین انگیزه‌ او از گردآوری این پرونده چیزی جز حفظ منافع و موقعیت شخصی خودش نبود.^۷ در واقع قدرت، احساس عدم امنیت به وجود می‌آورد، زیرا روند قدرت مقید به نهادها و قواعد مشخص نبوده بلکه تابع امیال قدرتمندان بود. احساس ناامنی نخبگان سیاسی ناشی از اضطراب فقدان عدالت سیاسی بود. بیش از ۷۰ درصد از نخبگان سیاسی ایران در دوره محمد رضا پهلوی معتقد بودند که بی‌عدالتی بسیار زیادی در اجرای اصول و مقررات در نظام سیاسی وجود دارد.^۸ در چنین شرایطی نخبگان سیاسی برای کسب ایمنی «دوره‌ها» بی‌تشکیل می‌دادند. اکثر نخبگان ایرانی عضو چندین «دوره» بودند و بدینوسیله می‌کوشیدند تا محیط پیرامونی امن‌تری برای خود فراهم کنند. به علت غلبه روابط شخصی بر مناسبات قدرت، مقامات همواره احساس ناامنی کرده و در پی ایجاد شبکه روابط شخصی گسترده‌تر بر می‌آمدند. دوره‌ها و دسته‌بازی‌ها نشانگر غلبه روابط غیررسمی بر فرایندهای رسمی است. بدین ترتیب، قدرت نه در نهادهای رسمی بلکه در اشخاص متمرکز بود. از نقطه نظر توسعه سیاسی، طبعاً سیاست غیررسمی و شخصی مبتنی بر باندبازی نمی‌تواند جای نهادهای با ثبات و توسعه یافته سیاسی مبتنی بر ارزش‌های ثابت را بگیرد. بدین ترتیب، شبکه‌ای از روابط شخصی به جای مشارکت و رقابت نهادمند مستقر می‌گردد. احساس عدم امنیت موجب شد تا نخبگان سیاسی همیشه جانب احتیاط را در پیش گیرند. فقدان جدیت در کار بدین دلیل بود که می‌ترسیدند احیاناً کار آنها مورد موافقت شاه قرار نگیرد مورد مؤاخذه قرار گرفته و عزل شوند. به همین دلیل «... مقامات سطح بالا هرگز به آثار ناشی از گفتار، کردار خود بر مردم توجهی نداشتند و در هر قدمی که بر می‌داشتند صرفاً این مسئله را در نظر می‌گرفتند که شاه نسبت به اقدام آنان چه عکس‌العملی از خود نشان خواهد داد.»^۹



عده‌ای از اعضای مؤسس حزب ایران نوین، نشسته از راست: منوچهر شاهقلی، محسن خواجهنوری، تقی سرلک، حسنعلی منصور، امیرعباس هویدا، منوچهر کلایی و هادی هدایتی. ایستاده از راست: غلامرضا نیکبایی، رشقی، فتح‌الله ستوده و سید ضیاءالدین شادمان

می‌بایست افکار، تمایلات و سیاست‌های شخص شاه را محور قرار می‌دادند. در چنین فضایی نخبگان با شخصیت و دارای استقلال رأی نمی‌توانند باقی بمانند، بدین صورت سیل گفتارها و رفتارهای متملقانه به سمت محمدرضا شاه سرازیر می‌شد و به صورت بیماری در نظام سیاسی خود را نشان می‌داد.

۲. بی‌اعتمادی و بدبینی سیاسی

منظور از اعتماد سیاسی حالتی ذهنی است که بر مبنای آن فرد در حیات مدنی خویش ضرورت تعاون، مدارا و همکاری با دیگران را احساس می‌کند. احساس عدم امنیت و بی‌اعتمادی دو عاملی هستند که می‌توانند موجب بدبینی سیاسی شوند. بدبینی ممکن است در جهت‌گیری نخبگان سیاسی نسبت به رقبای سیاسی خود و یا نسبت به نظام سیاسی و ارکان آن و یا در نحوه نگرش به مردم ایجاد شود. بی‌اعتمادی و بدبینی از ویژگی‌های عمده فرهنگ سیاسی تبعی است که در ساخت سیاسی تشدید می‌شود. ماروین زونیس تأثیر ساخت قدرت بر گسترش برخی از شاخص‌های فرهنگ سیاسی تبعی را مورد بررسی قرار داده است. وی در مطالعات خود نتیجه می‌گیرد که به طور کلی بدبینی و بی‌اعتمادی با احساس بی‌قدرتی و ناتوانی سیاسی همراهند و به ویژه قدرت و نحوه عملکرد نظام سیاسی، تعیین‌کننده نگرش بدبینانه نسبت به زندگی سیاسی به طور کلی است. در واقع، در این وضعیت، هر چه مشارکت افراد در زندگی سیاسی بیشتر شود بدبین‌تر می‌شوند. زونیس این رابطه را به صورت زیر نشان می‌دهد:^{۱۱}

جدول شماره ۲- رابطه میزان بی‌اعتمادی و فعالیت سیاسی (به درصد)

فعالیت سیاسی		بی‌اعتمادی
بالا	پایین	
۵۸/۲	۴۳/۲	بالا
۴۱/۸	۵۶/۸	پایین
۱۰۰	۱۰۰ (کل)	
(۹۹)	(۸۸) (تعداد)	

افزایش اقتدار شاه و تداوم بخشیدن به ساخت قدرت توسط نخبگان سیاسی حاکم، تأثیر خود را بر بی‌اعتمادی و بدبینی سیاسی در مردم و احساس ناتوانی در نخبگان سیاسی گذاشت و نهایتاً به مانعی در برابر توسعه سیاسی و مشارکت ارادی مردم بدل شد. از سوی دیگر،

چون بدبینی سیاسی با احساس بی‌کفایتی و ناتوانی در تأثیرگذاری بر تصمیمات سیاسی توأم بود، اندکی توان تأثیرگذاری سیاسی با درجه بالایی از بدبینی را به همراه داشت. یعنی هر چه سال‌های خدمت نخبگان سیاسی بیشتر می‌شد، به جای آنکه سطح اقتدار و اعتمادشان بالاتر رود، بی‌اعتمادی و بدبینی‌شان بیشتر می‌شد.^{۱۱}

جدول شماره ۳- تأثیر سال‌های خدمت نخبگان سیاسی در میزان بی‌اعتمادی (به درصد)

سالهای خدمت		بی اعتمادی
۱-۲	۳-۱۰	
۳۸/۶	۵۱/۴	زیاد
۲۷/۱	۲۲/۹	متوسط
۴۳/۳	۲۵/۷	کم
(کل) ۱۰۰	۱۰۰	
(تعداد) (۷۰)	(۳۵)	

وجود بی‌اعتمادی و بدبینی گسترده از موانع جدی بر سر راه ایجاد انواع سازمان‌ها و گروه‌های عمومی و مستقل بود که برای توسعه سیاسی و مشارکت ارادی ضرورت داشت. نخبگان سیاسی علاوه بر بدبینی و بی‌اعتمادی نسبت به یکدیگر و نظام سیاسی نسبت به عامه مردم نیز بدبین و بی‌اعتماد بودند. نمونه نخست وزیر هویدا گویای این وضع است: او عقیده داشت که «شاهنشاه در اینکه آزادی مختصری به مردم داده شود واقعاً صداقت دارد ولی ما باید همواره به این نکته توجه داشته باشیم که در این مملکت هیچگاه ضابطه و رویه‌ای وجود نداشت که بتوان بر اساس آن حرکت‌های ناشی از اعطای آزادی را تحت کنترل در آورد و یا عواقب آن را قابل تحمل کرد.»^{۱۲} فرهنگ سیاسی نخبگان حاکم، این تصور را برای آنها به وجود آورد که مشارکت دادن مردم در سرنوشت سیاسی خویش اقدامی بیهوده و هرج و مرج طلبانه است.

۳. سوءاستفاده از قدرت و فساد

پس از دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ هم شاهد انحصارات و مالکیت‌های دولتی هستیم و هم شبه‌انحصارات و مالکیت‌های فردی مقامات دولتی به خصوص شاه و درباریان. سوء استفاده و دست‌اندازی نخبگان حاکم بر قسمت‌های عظیمی از عرصه اقتصادی کشور که با استفاده

از کلیه اهرم‌های دولتی در جهت افزایش منافع فردی و تضعیف رقبای اقتصادی-تجاری و صاحبان صنایع-صورت می‌گرفت، امری عادی شده بود.^{۱۳} درآمدهای سرشار نفتی در دهه ۱۳۵۰ فساد رسمی را به سطحی بی‌سابقه رساند. در سال‌های پس از افزایش قیمت نفت، فساد به سطح میلیاردها دلار رسیده بود. هزینه واقعی برخی پروژه‌های دولتی به علت فساد، تا بیست یا سی برابر بر آورد اولیه افزایش می‌یافت.^{۱۴} هانتینگتون در زمینه گسترش فساد معتقد است در دولت‌هایی که احزاب سیاسی کارآمدی ندارند و در جوامعی که مصالح فرد، خانواده، جرگه یا قبیله چیرگی دارند، فساد از هر جای دیگر رواج بیشتری دارد. در یک جامعه سیاسی دستخوش نوسازی نیز هر چه احزاب سیاسی ضعیف‌تر و ناپذیرفته باشند احتمال فساد بیشتر است، وی سپس اضافه می‌کند که در کشورهایی چون ایران شاهنشاهی که احزاب در بهترین حالت جنبه‌ای نیمه‌قانونی داشته‌اند، فساد به خاطر مصالح فردی و خانوادگی رواج داشته است.^{۱۵}

بی‌شک فساد یکی از نشانه‌های فقدان نهادهای کارآمد سیاسی است. در چنین شرایطی نخبگان نقش‌های نهادی‌شان را تابع درخواست‌های غیرنهادی می‌سازند. از آن‌جا که فساد در جهت تضعیف یا دوام ضعف دیوان‌سالاری دولتی عمل می‌کند، با رشد سیاسی ناسازگار است. به همین ترتیب، این امر از ایجاد شرایط مناسب برای رشد نهادهای سیاسی کارآمد ممانعت به عمل می‌آورد. عدم رشد نهادهای سیاسی کارآمد به نوبه خود موجب می‌شود که حکومت در مقابل هیچ گروه و سازمانی پاسخگو نباشد. این امر زمینه را برای رشد و گسترش اقتدارگرایی فراهم می‌کند.

۴. چاپلوسی و تملق

در تاریخ سیاسی معاصر ایران، میان مدت زمان صدارت یک فرد و تملق و چاپلوسی وی ارتباط مستقیمی وجود دارد. افراد صاحب‌شان، فکر و عقیده مدت زمان کوتاهی مدیریت و وزارت کرده و خیلی سریع حذف شده‌اند. رواج فرهنگ سیاسی تملق، چاپلوسی، دروغ و چند شخصیتی در میان نخبگان سیاسی حاکم منجر به بدبینی، اغراق‌گویی، ضدیت با نهاد دولت و بی‌اعتمادی گسترده بوده است.^{۱۶} نفس تملق و نفاق خود زمینه‌ساز بروز رفتار استبدادی در رهبران است و پیامدهای مخرب آن به وضوح در سطح نظام سیاسی خود را نشان می‌دهد.^{۱۷}

هویدا از اولین روز تصدی نخست وزیر روش اطاعت محض را در پیش گرفت. او در اظهاراتش از شاه به عنوان "پدر تاجدار"، "ناجی ملت"، "مبتکر انقلاب سفید" و "ارباب" و از

خود همیشه به عنوان "چاکر" یاد می‌کرد. هویدا ضعف شاه را در مقابل تملق کاملاً دریافته بود، لذا در جواب خبرنگاری که از شاه به عنوان شخص اول مملکت نام برد، گفت: «مگر ما شخص دومی هم در این مملکت داریم که شما از شاهنشاه به عنوان شخص اول نام می‌برید؟ همه ما مطیع و فرمانبردار اعلیحضرت هستیم و شخص دومی در این مملکت وجود ندارد.»^{۱۸} و یا در جایی دیگر می‌گوید: «ما با استفاده از رهنمودهای شاهنشاه آریا مهر، به زودی از کشورهای اروپای غربی جلو خواهیم زد...»^{۱۹} چنین گفتارها و رفتارهای متملقانه‌ای بر توهم شاه و به این باور دامن می‌زد که او تنها شخصی است که سجایای ریاست را دارد، ریاست را هوشمند، لایق و عقل کل است. بروز چنین رفتارهایی طوری امر را بر شاه مشتبه ساخت که او باور کرده بود خردمندترین رئیس سیاسی نیمه دوم قرن بیستم است و تلقیات وی در تمامی امور تلقی نهایی به شمار می‌رود و کمترین نیازی به رجوع به خرد جمعی و دعوت دیگران به مشارکت در تصمیم‌سازی‌ها و تصمیم‌گیری‌ها وجود ندارد.^{۲۰}

سازمان‌ها و ابزارهای مشارکت سیاسی قانونی

بررسی اجمالی سازمان‌ها و ابزارهای مشارکت سیاسی در دوره پهلوی دوم نشان می‌دهد که چنین نهادهایی از کمترین استقلال و بالطبع کارآیی لازم جهت گسترش مشارکت سیاسی و تبدیل خواسته‌های مردم به خط مشی و سیاست برخوردار نبوده‌اند.

احزاب: بررسی وضعیت احزاب سیاسی در برهه تاریخی مورد نظر نشان می‌دهد که این احزاب عمدتاً توسط دولت تأسیس و تقویت شده است. در این دوران تقریباً هیچ حزب مستقل به عنوان گروه رقیب در سطح جامعه به وجود نیامد. احزابی مانند «ملیون»، «مردم»، و «رستاخیز» همگی دولتی بودند و توسط نخبگانی تأسیس شدند که در درون ساختار قدرت بودند. آنها عمدتاً در جهت برآوردن منافع خود فعالیت می‌کردند. در واقع نخبگانی که در رأس حزب بودند به اصول تحزب اعتقادی نداشتند و وجود حزب را تفننی و مصنوعی و موقت می‌دانستند و اجازه نمی‌دادند تا تقاضاها و خواسته‌های مردم در آنجا منعکس شود.

اتحادیه‌های کارگری: اتحادیه‌های کارگری به عنوان یکی از عوامل ثانویه جامعه‌پذیری سیاسی می‌توانند به گسترش آگاهی‌های سیاسی و اجتماعی و در نهایت افزایش مشارکت سیاسی مردم کمک قابل توجهی کنند. در مقطع مورد بررسی اتحادیه‌های کارگری همواره تحت نفوذ حکومت قرار داشته است. همچنین به عنوان ابزاری برای حفظ نظم محیط کار و بسیج کارگران، آن هم تحت کنترل نیروهای امنیتی مورد استفاده قرار می‌گرفتند. اصلی‌ترین وظیفه آنان شرکت دادن کارگران در اجتماعات سیاسی موافق حکومت بود. اتحادیه‌های

کارگری همانند سایر نهادهای مشارکت و مجراهای تبیین خواسته‌ها از کارآیی لازم جهت انعکاس خواسته‌های کارگران و تبدیل آنان به خط مشی و سیاست برخوردار نبوده، این امر سبب شد تا روز به روز بر نارضایتی در میان کارگران افزوده شود و آنها را مترصد فرصتی کند تا وارد عمل شوند و البته در سال ۱۳۵۷ این فرصت برای آنها فراهم شد.

اصناف. اصناف یکی دیگر از گروه‌های اجتماعی-سیاسی اند که در بهترین صورت به شکل مستقل فعالیت نموده و درصدد نفوذ در نظام سیاسی و کنترل قدرت دولتی و رقابت با سایر گروه‌ها هستند. مروری اجمالی بر روند فعالیت اصناف در ایران نشان می‌دهد که اگر چه گاهی فعالیت‌هایی داشته اند، مثلاً بازار را تعطیل می‌کردند و یا در مقابل دولت می‌ایستادند ولی هیچگاه از مرحله تشکیلات ابتدایی فراتر نرفتند. این تشکیلات هرگز استقلال و خودمختاری کافی را برای اطلاق عنوان «صنف» به آنان دارا نبودند. عمده‌ترین کارکرد آنان در برهه تاریخی مورد بررسی مبارزه با گران‌فروشی بود که از طریق هیأت‌های نظارتی دولت هدایت می‌شد. همچنین از این گروه برای انجام انتخابات فرمایشی بهره‌برداری می‌شد. بنابراین، هیچگاه اصناف مستقل و خودمختار از قدرت دولتی تشکیل نشدند که بتوانند زمینه‌های مشارکت سیاسی را فراهم کرده یا تقویت نمایند. اصولاً نخبگان سیاسی ایران خواهان شکل‌گیری و گسترش فعالیت اصناف مستقل نبودند چرا که ایستارهای فرهنگی آنان در راستای بسط نهادها و گروه‌های سیاسی قرار نداشته است.

رسانه‌های گروهی. رسانه‌های گروهی (رادیو، تلویزیون، مطبوعات) در ایران در مقطع مورد بررسی به علت دولتی بودن و یا نظارت و کنترل شدید دولت بر ایشان، هرگز نتوانستند به صورت یک وسیله ارتباطی مستقل که از الزامات اولیه یک جامعه ارتباطی و توسعه‌گرا است درآیند. به همین دلیل کارکرد اصلی رسانه‌ها یعنی جلب مشارکت مردمی و توسعه فرایند انتقال آزاد اطلاعات در مورد رسانه‌های گروهی دوران نخست وزیری هویدا صدق نمی‌کند. جهت‌گیری عمده رسانه‌ها در راستای نگرش‌های شخص محمد رضا شاه و نخبگان سیاسی حاکم بوده است. بنابراین آنها از ماهیت وجودی و از کار ویژه اصلی خود فاصله گرفته و صرفاً به وسیله تبلیغاتی رژیم تبدیل شده بودند. عناد نخبگان با رسانه‌های ارتباطی مستقل که طبعاً در قدرت ایشان سهیم می‌شدند و برداشت ضد نهادی ایشان از مسائل سیاسی موجب شد رسانه‌های ارتباطی به عنوان گروهی مستقل و مشارکت‌زا نتوانند فعالیتی مثمرتر و توسعه یافته از خود نشان دهند.

پویش‌های سیاسی در دوره محمدرضاشاه نظامی را به وجود آورد که دو بازیگر اصلی داشت: شاه و نخبگان سیاسی. از یک طرف تصمیمات شاه به عنوان یک بازیگر سیاسی مقتدر

به طور مستقیم نخبگان سیاسی را تحت تأثیر خواست‌ها و منافع خود قرار می‌داد، از طرف دیگر، رفتار نخبگان سیاسی تأثیر مهمی بر روی شاه می‌گذاشت. نظام تصمیم‌گیری به گونه‌ای بود که به موجب آن شاه و نخبگان سیاسی هر یک تصمیم عمده‌ای را اتخاذ می‌کردند و در تعامل با یکدیگر و توأماً سیاست‌های ایران را به وجود می‌آورد.^{۲۱} ویلیام شوکراس می‌نویسد: در دهه ۱۳۵۰ «دیگر هیچ‌کس که دارای افکار مستقل باشد اطراف شاه دیده نمی‌شد. عده‌ای درباری چاپلوس او را دور کرده بودند.»^{۲۲}

با توجه به ساختار هرم قدرت سیاسی در ایران در همین دوران درمی‌یابیم که نخبگان سیاسی حاکم به دنبال تأمین منافع مادی و سیاسی خود، بی‌توجه به منافع عامه مردم تنها به شاه و رضایت او فکر می‌کردند. همین امر سبب می‌شد تا شاه و نخبگان سیاسی حاکم در یک طرف و کلیت جامعه در طرف دیگر قرار گیرد. اینگونه مناسبات در نهایت منجر به آن می‌شد که به علت ضعف و ناکارآمدی سازوکارهای مشارکت قانونی، برخورد حکومت و مردم جزغایتی براندازانه و مشارکت غیرمسالمت‌آمیز راهی پیش روی نداشته باشد. در واقع، با افزایش شکاف بیش از پیش نخبگان حاکم و طرد فیزیکی و سیاسی نیروها و گروه‌های اجتماعی مخالف که به طرد کلیت جامعه منجر گردید، راهی جز براندازی باقی نماند. جدال و تلاش نخبگان حاکم در جهت حفظ وضع موجود با نخبگان غیررسمی طرفدار برقراری نظم جدید به موفقیت نخبگان جدید منتهی شد و به تعبیر ویلفردو پاره‌تو «گردش نخبگان» صورت گرفت. پاره‌تو معتقد است زمانی که نخبگان حاکم موقعیت برتر خود را به خاطر جاه‌طلبی، فساد و یا در اثر تحجر و ناکامی در جذب نیروهای جدید نخیه از میان توده‌ها از دست بدهند به وسیله نخبگان جدید و نیرومند کنار گذاشته می‌شوند. این فرایند جابجایی را گردش نخبگان می‌نامند. جامعه‌ای که در آن گردش نخبگان صورت نگیرد یا به صورت ناقص و غیر دموکراتیک انجام گیرد و طی آن نخبگان لایق و کارآمد نتوانند از طریق نهادهای مشارکت قانونی یا با استفاده از روش‌های مسالمت‌آمیز در گروه نخیه حاکم جاگیرند، با استفاده از روش‌های خشونت‌آمیز در صدد مبارزه با نخبگان نالایق و فاسد حاکم در جهت برکناری آنها از مسند قدرت بر می‌آیند. در واقع به باور پاره‌تو، گروه نخیه سیاسی حاکم برای حفظ قدرت باید با تناسبی از «روباهان و شیران» ترکیب شده باشد، به این ترتیب که از یک طرف شخصیت‌های متفکر و روباه صفت و از طرف دیگر مردانی قاطع و آماده به کارگیری زور، یا شیر صفت، در اختیار داشته باشد. اگر تعادل میان شیران و روباهان به هر دلیلی بر هم خورد و یا اختلالاتی در گردش نخبگان حکومتی پدید آید، نظام سیاسی و نخبگان آن به وضعیتی سوق داده خواهند شد که از هر گونه انطباق و انعطاف و ابتکار عاجز خواهند ماند.

در واقع، مغایرت فرهنگ سیاسی نخبگان سیاسی حاکم با بسط و گسترش ساز و کارهای مشارکت قانونی و همزمان با آن افزایش اقتدارگرایی شاه، به تدریج به مسدود شدن مجراهای مشروع مشارکت و سرکوب گروههای اجتماعی مختلف منجر شد. در چنین شرایطی که نخبگان غیررسمی از طریق نهادهای مشارکت قانونی و به شکل مسالمت‌آمیز نمی‌توانستند به گروه نخبه حاکم نفوذ کنند به روش‌های خشونت‌آمیز روی آوردند. تعارض و تقابل بین این دو گروه نخبه در نهایت به عزل خشونت‌آمیز نخبگان رژیم پهلوی در بهمن ۱۳۵۷ انجامید.

پایان سخن

در بررسی فرهنگ سیاسی نخبگان حاکم در دوره پهلوی دوم احساس عدم امنیت، بی‌اعتمادی و بدبینی سیاسی، فساد و سوء استفاده از قدرت و تملق را به عنوان عمده‌ترین ویژگی‌ها قلمداد کرده‌ایم. این عناصر و ویژگی‌ها در تضاد با رشد و بسط نهادهای مشارکت و به طور کلی توسعه سیاسی قرار داشته است. از عمده‌ترین خصوصیات توسعه سیاسی، وجود فرهنگ سالم سیاسی، مشارکتی و گسترش مشارکت سیاسی در جامعه است به نحوی که تمامی مردم خود را در نهادهای جامعه شریک بدانند. از این رو مشروعیت نظام سیاسی تا حدود زیادی در گرو تأمین منافع عمومی، تشویق و ترغیب فعالیت نهادهای مشارکت قانونی و حمایت از اقشار و طبقات مختلف در جامعه است. اما مشارکت و بسیج سیاسی مردم مستلزم آن است که نخبگان سیاسی مروج و مبلغ ارزشها و باورهای ملت باشند. درحالی که نخبگان سیاسی ایران - در مقطع مورد بررسی - بی‌توجه به تمایلات و خواسته‌های مردم حرکت می‌کردند و تمام تلاش آنها در جهت رقابت با یکدیگر برای به دست آوردن رضایت محمدرضا شاه بوده است. این امر موجب گسترش فضای تملق و چاپلوسی در میان نخبگان و همزمان با آن غرور و خودبزرگ‌بینی شاه و رشد اقتدارگرایی و رویگردانی از ساز و کارهای مشارکت بود.

سازمان‌های مشارکت سیاسی قانونی همچون احزاب، اتحادیه‌های کارگری، اصناف، رسانه‌های گروهی از استقلال، کارآیی و عملکرد لازم جهت تبیین تقاضاها و خواسته‌های مردم به تصمیمات و سیاست‌ها برخوردار نبوده‌اند. به هر حال، ضعف و ناکارآمدی نهادهای مشارکت سیاسی قانونی و مسدود شدن مجراهای مشروع مشارکت به تدریج در سطح نظام سیاسی اقتدارگرایی محمد رضا شاه بحران مشارکت را به وجود آورد. این امر سبب تشدید بحران مشروعیت و زمینه‌ساز تحولی شد که در سال ۱۳۵۷ محمد رضا شاه و نخبگان سیاسی حاکم را به سمت سقوط کشاند.

یادداشت‌ها:

۱. احمد نقیب زاده، در آمدی بر جامعه شناسی سیاسی، (تهران: سمت، ۱۳۸۰)، ص ۷۶.
2. Gabriel Almond and Sidney Verba, *Civic Culture* (Princeton University Press, 1966), p.17.
۳. احمد نقیب زاده، پیشین، ص ۷۶.
۴. خلیل الله سردارآبادی، «تأثیر تغییرات ساختاری و جهانی شدن بر فرهنگ سیاسی ایران»، فصلنامه مطالعات ملی، سال سوم، شماره ۱۰، زمستان ۱۳۸۰، ص ۱۵۹.
۵. عبدالعلی قوام، سیاست‌های مقایسه‌ای، (تهران: سمت، ۱۳۸۰)، ص ۷۳.
6. Marvin Zonis, *The political Elite of Iran*, (Princeton University Press, 1978), p.237.
۷. عباس میلانی، معمای هویدا، (تهران: اختران، ۱۳۸۲)، صص ۲۷۲-۲۷۴.
8. Dal seung Yu, *The role of political culture in Iranian political Development*, Hampshire: Ashgate 2002, pp.113-115.
۹. فریدون هویدا، سقوط شاه، ترجمه ح. امهران، (تهران: اطلاعات، ۱۳۷۰)، ص ۲۲.
10. Marvin Zonis, *op. cit*, p.280.
11. *Ibid*.p.281.
۱۲. پرویز راجعی، خدمتگزار تخت طاووس، ترجمه ح.ا. مهران، (تهران: اطلاعات، ۱۳۷۰)، ص ۸۵.
۱۳. علی اکبر اکبری، سرمایه داری دولتی و مسأله دولت (تهران: سپهر، ۱۳۵۸)، ص ۱۷.
۱۴. محمد علی همایون کاتوزیان، تضاد دولت و ملت، نظریه تاریخ و سیاست در ایران، ترجمه علیرضا طیب (تهران: نی، ۱۳۸۵)، ص ۲۴۹.
۱۵. ساموئل هانتینگتون، سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی، ترجمه محسن ثلاثی (تهران، علم، ۱۳۷۰)، ص ۱۷.
۱۶. محمود سریع القلم، فرهنگ سیاسی ایران، تهران: پژوهشکده مطالعات اجتماعی و فرهنگی، ۱۳۸۶، ص ۴۹.
۱۷. پرواند آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب: از مشروطه تا انقلاب اسلامی، مترجمان کاظم فیروزمند، حسن شمس آوری، محسن مدیر شانه چی (تهران: نشر مرکز، ۱۳۸۱)، ص ۴۶۲.
۱۸. آنتونی پارسونز، غرور و سقوط، ترجمه منوچهر راستین (تهران: هفته، ۱۳۶۳)، ص ۱۰۱.
۱۹. اسکندر دلد، زندگی و خاطرات امیر عباس هویدا (تهران: گلفام، ۱۳۷۲)، ص ۱۷۱.
۲۰. آبراهامیان، پیشین، ص ۳۹۰.
۲۱. علیرضا ازغندی، ناکارآمدی نخبگان سیاسی ایران بین دو انقلاب (تهران: قومس، ۱۳۷۹)، ص ۱۶۸.
۲۲. ازغندی، پیشین، ص ۱۶۵.